

ریشه‌های تجدید حیات خلافت اسلامی و تأثیر رئوپلتیک آن

تألیف:

سید علی رجایی

مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی

تهران - ۱۳۹۴

فهرست نویسی پیش از انتشار

- سرشناسه: موجانی، سیدعلی، ۱۳۴۸ - م.
عنوان و نام پدیدآور: ریشه‌های تجدید حیات خلافت اسلامی و تأثیر ژئوپلیتیک آن/ تألیف سیدعلی موجانی؛ [برای] مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی وزارت امور خارجه.
مشخصات نشر: تهران: وزارت امور خارجه، اداره نشر، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۲۴۳ ص.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۶۱-۷۳۳-۲
بها: ۱۴۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی: فیا
یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۰۳ - ۲۰۹؛ همچنین به صورت زیر نویس
موضوع: عراق - سیاست و حکومت - قرن ۲۰ م.
موضوع: حزب بعث - عربی الاشتراکی (عراق)
موضوع: حزب البعث العربی الاشتراکی (سوریه)
موضوع: داعش
موضوع: حزب‌های سیاسی، عراق
موضوع: عراق - سیاست و حکومت - قرن ۲۱ م.
شناسه افزوده: ایران، وزارت امور خارجه، اداره نشر
شناسه افزوده: ایران، وزارت امور خارجه، مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۴، ۹، ۷۳۳ م/ ۷۹/۶۵
رده‌بندی دیویی: ۹۵۶ / ۷۰۴۳
شماره کتابشناسی: ۳۸۹۰۸۲۲

ریشه‌های تجدید حیات خلافت اسلامی و تأثیر ژئوپلیتیک آن

مؤلف: سیدعلی موجانی

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

چاپ اول: ۱۳۹۴

ویراستار علمی: علی بهرامیان

ویراستار ادبی: ملک ناز میردامادی

حروفچین و صفحه‌آرا: فریبا محمدپور

هماهنگی امور نشر: بیتا طهرانیان

صفحه‌آرایی، طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

اداره نشر وزارت امور خارجه

دفتر مرکزی: خیابان شهید باهنر (نیاوران)، خیابان شهید آقایی، مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی وزارت امور خارجه

تلفن: ۲۲۲۹۷۰۲۹، نمابر: ۲۲۸۳۲۵۶۵

نماینده‌گی و فروشگاه مرکزی: میدان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، پاساژ ناشران، طبقه همکف پلاک ۱۶/۲۲

تلفن فاکس: ۶۶۹۵۲۲۹۰، تلفن همراه: ۰۹۳۵۹۶۴۹۰۲۷، تلفن: ۶۶۴۹۰۳۱۵

فروشگاه شماره ۲: خیابان شهید باهنر (نیاوران)، خیابان شهید آقایی، جنب مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی وزارت امور خارجه

تلفن: ۲۲۸۰۲۶۶۲

فهرست

سخن شمر	ز
مقدمه	ط
فصل اول: ریشه‌های بحران	۱
عراق، گسلی در دنیای اسلام	۱
عراق پس از سقوط چند باره بغداد	۸
عراق و انقلابات عربی معاصر؛ تأثیر و اثرات	۱۱
پیام انتخابات مجلس عراق در سال ۲۰۱۴م	۲۴
خلافت، پروژه‌ای خارج از تصور برای دنیای اهل سنت	۲۸
فصل دوم: ملت‌سازی عربی	۴۷
دنیای عرب و مسأله خلافت	۴۹
ایده بعث و سامان آن در عراق و سوریه	۶۰
زمینه‌های وحدت سوریه و عراق	۶۸
حزب بعث در مسیر ساخت دولت واحد عراق و سوریه	۸۲
بعث سوریه در تقابل با بعث عراق	۹۲
جریان بعث در پس تحولات دهه نود قرن گذشته میلادی	۹۷
حزب بعث و جریان‌های سلفی تکفیری	۱۰۲
پیشینه دولت اسلامی	۱۰۸
داعش در نگاه سوری - عراقی	۱۱۱
آینده‌ای ناپایدار	۱۱۵

فصل سوم: خلافت و طریقت.....	۱۲۱
چرا نقشبندیان؟.....	۱۲۱
تقابل با وهابیان و علویان، نقطه اتصال نقشبندیان شام، عراق و قفقاز.....	۱۲۵
تولد ایده خلافت، نتیجه جهاد در قفقاز.....	۱۳۰
باب عالی و بهره گیری از جنبش نقشبندیان.....	۱۳۳
پیشینه جنبش عملگرای احیای خلافت اسلامی.....	۱۳۸
حزب بعث عراق در مواجهه با خلیفه و کردهای نقشبندی.....	۱۴۵
فصل چهارم: فرصت‌ها و تهدیدها.....	۱۶۹
ضمائم.....	۱۸۳
احمد حسن البرک.....	۱۸۵
أحمد عزه الأعظمی.....	۱۸۵
امین زکی سلیمان.....	۱۸۶
توفیق السمعانی.....	۱۸۷
جميل المدفعی.....	۱۸۷
حسن رضا.....	۱۸۸
خلیفه ابراهیم (ابوبکر البغدادی).....	۱۸۸
خیرالدین حبیب.....	۱۹۰
سعید ثابت.....	۱۹۰
سلیم جزایری.....	۱۹۱
سلیمان فیضی داود سلیمان.....	۱۹۱
شیخ بهاء الدین بن شیخ محمد سعید بن شیخ ملا عبدالقادر افندی.....	۱۹۱
صدام حسین عبدالمجید تکریتی.....	۱۹۲
صلاح الدین محمد خیر البیطار.....	۱۹۳
طارق الهاشمی.....	۱۹۳
طه الهاشمی.....	۱۹۴
عبدالرحمن النقیب.....	۱۹۵
عبدالرحمن بزاز.....	۱۹۵
عبدالرحمن محمد عارف الجمیلی.....	۱۹۶

- عبدالسلام محمد عارف الجميلي ۱۹۷
- عبدالعزيز على المصرى ۱۹۹
- عبدالكريم قاسم ۲۰۰
- عبدالوهاب شواف ۲۰۱
- محمد التميمي ۲۰۲
- مكي صدقي الشريتي ۲۰۲
- ملا احمد ۲۰۲
- ميشال عفلق ۲۰۲
- جم الدين فرج احمد ۲۰۳
- نورى سيد ۲۰۳
- ياسين الهاشمي ۲۰۴
- منابع و مآخذ ۲۰۵

سخن ناشر

تحولات روی داده در منطقه خاورمیانه را ایجاد می‌کند که پژوهش‌های مستقل و تحقیقات جدید برای درک بهتر چرایی و چگونگی پدیده‌های نوظهور آغاز شود. بدیهی است در این زمینه مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی در ایت‌ام در خارجه به دلیل سوابق دیرین مطالعاتی مسئولیتی سنگین را برعهده دارد. حمایت از انتشارات تکنگاشت‌ها و پژوهش‌های مستقل، بدون هرگونه پیش‌داوری و اظهارنظر در باب محتوای آنها وظیفه‌ای است که این مرکز برای خود در نظر گرفته و امیدوار است با نقادی و ارزیابی سوابق نظرات و آگاهان نسبت به این ادبیات فضای پژوهشی کشور از نشاط افزون‌تری در شاخت جوامع پیرامونی برخوردار گردد.

ظهور «داعش» و اعلام خلافت از ناحیه رهبران این گروه که پس از سقوط موصل روی داد به یقین تحولی بنیادین در برهم زدن ثبات و ترتیبات سیاسی و امنیتی منطقه بود. درک رفتار غیرقابل توجیه از ناحیه مروجان این اندیشه که سراسر خشونت است، این ضرورت را ایجاد می‌کند تا در قالبی علمی، واکاوی این پدیده در دستور قرار گیرد.

اداره نشر وزارت امور خارجه با همین هدف و با توجه به کمبود منابع علمی و پژوهشی در زبان فارسی، اقدام به حمایت از انتشار پژوهش‌های تازه پیرامون این موضوع را وجه همت خود ساخته است.

«ریشه‌های تجدید حیات خلافت اسلامی و تأثیر ژئوپلتیک آن» نخستین عنوان از این سلسله انتشارات خواهد بود. شایان توجه آنکه مطالب و دیدگاه‌های مطرح شده در این پژوهش، بسیار بی‌انگیز برداشت و تحلیل محقق محترم است که وقت خود را مصروف شناخت این پدیده و تشریح ویژگی‌های متنوع آن نموده‌اند. از این رو، تأکید می‌گردد آراء و دیدگاه‌های مطرح شده در این اثر مبین مواضع و نظرات وزارت امور خارجه یا ناشر نمی‌باشد.

مقدمه

پادشاهی و کشورداری برای تازیان حاصل نمی‌شود
مگر به شیوه دینی... از اینرو هرگاه در میان ایشان پیامبر،
یا ولی و خلیفه‌ای پدید آید... جهانگشایی و غلبه و
کشورداری برای ایشان حاصل می‌شود.^۱

منطقه ما در حال زایش کشورهای جدید است و پس از آن، جغرافیای سیاسی نوینی
پدیدار می‌شود. ایران یکصد و اندی سال پیش تنها ۵ همسایه آبی و خاکی داشت،^۲ اما
اینک و پس از آن دوران، ما ۱۵ همسایه برکنار مرزهای خود داریم؛ کشورهایی که برای
تثبیت خود و در رقابت برای حفظ هویت ملی خویش در دیای به هم پیوسته کنونی و
جبران گذشته‌ها، در برابر بحران‌های عمیق فرقه‌ای، اجتماعی، قومی، فرهنگی و مذهبی به

^۱ عبدالرحمن بن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: شرکت انتشاراتی علمی
و فرهنگی ۱۳۶۶، ج ۱، صص ۲۸۸ - ۲۸۹.

^۲ ایران در اواخر قرن ۱۹ میلادی تا سال‌های نخست پس از جنگ جهانی اول تنها با ۳ کشور و ۲ امیرنشین در
حوزه بحری و بری در همسایگی بود. روسیه در شمال، بریتانیا در خلیج فارس و منطقه بلوچستان و مکران،
عثمانی در مرزهای غربی و تا حدی در جنوب غرب و سرانجام دو امارت مسقط در تنگه هرمز و افغانستان در
شرق و شمال‌شرق در همسایگی ما قرار داشتند. با پایان یافتن جنگ و انقلاب بلشویکی جمهوری‌های قفقاز
اعلام استقلالی کوتاه مدت نمودند که آذربایجان به عنوان همسایه مرزی شمالی برای چند سالی تا استقرار
اتحاد جماهیر شوروی بر همسایگی ایران نشست. در جنوب و غرب با سقوط عثمانی به ترتیب دو دولت نجد
و حجاز یا همان کشور سعودیان عرب و عراق بر جغرافیای سیاسی منطقه افزوده شدند.

«ساخت تاریخ» و میراث خاص خود، که بخش‌هایی از آن به تاریخ و فرهنگ دیرین ما هم پیوسته است، نیاز دارند.

زایش سیاسی کشورهای جدید در منطقه ما هنوز در مرحله آغاز است. تجربه تاریخی یکصد سال اخیر نشان داده است که تحولات حوزه پیرامونی، تأثیر مستقیم بر ساختارهای اداری و حکومتی کشور ما برجای خواهد نهاد. اگر این تحولات را هوشمندانه و برپایه تجربیات تاریخی تحلیلی و تحلیل نکنیم، عوارض چنین غفلتی سنگین و جبران‌ناپذیر خواهد بود.

نخست را اینجا آغاز کنیم که مسئله بسیار مهمی در تعیین نوع مناسبات منطقه‌ای تأثیر عمیق داشته است. تنوع در قرائت‌های متفاوت از دین اسلام، مذاهب اسلامی متعدد بوده اند و گرایش‌ها و برداشته‌ها بسیار گوناگون، تا آنجا که به نظر می‌رسد برخی از این قرائت‌ها و فرقه‌ها هیچ گونه ارتباطی با دین و اخلاق و انسانیت نداشته اند. به ویژه تلقی از دو مقوله خلافت و امامت، از سال‌ها نیست دعوت اسلامی و پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) عامل اصلی اختلاف‌ها بوده‌اند. عقاید اسلامی، گذشته از وحدت در پاره‌ای از مواد اصولی، در زمینه‌های گوناگون دیگر دچار اختلاف و تنوع بسیار است و بدین ترتیب، طی دوره‌ای نزدیک به چهارده قرن، سرنوشت آنها به‌رغم همه پیوستگی‌ها در مقاطعی دچار گسست بوده است. با ورود عناصر بیگانه، در دوره‌هایی مثل زمان مغولان یا عصر استعمار، تلاطم‌های تازه‌ای روی آورد و حکومت‌هایی شکل گرفتند که در بحال و رقابت سیاسی با یکدیگر، غالباً تعلقات دینی و مذهبی را دستاویز قرار می‌دادند. در این میان ایران، به لحاظ نژادی با بخش گسترده‌ای از دنیای اسلام و عرب‌زبان‌ها، تفاوت داشت و از همان قرون نخستین، اندک اندک از مسیر عمومی دنیای عرب فاصله گرفت؛ بی‌آنکه دین اسلام را فراموش کند. عناصر تازه‌ای هم بدین قلمرو وارد شدند: ترکان و مغولان و حتی هندوان، که ورود هر یک از آنها برای دیگران توابعی داشت. همه اینها بر سیمای منطقه پیرایه‌ای می‌افزود؛ به‌ویژه که از نظر سیاسی، شیوه حکومتداری در دنیای اسلام بسیار متنوع بوده است. در همان زمان قدرت و حشمت عهد خلفا، به‌ویژه عباسیان، ساختارهای

حکومتی متفاوت و گاه متضاد با دستگاه خلافت بر اقالیم منطقه حاکم گردید؛ مثل آل بویه و به طور کلی، مناسبات میان این اجزاء با کلیت خلافت سامان چندانی نداشت و همین موضوع عاملی شد برای بروز التهابات و تنش‌های تازه.

بررسی عمیق رقابت‌های سیاسی و انفکاک آنها از باورهای مذهبی و گاه قومی، اگر ناممکن نباشد، بسیار دشوار است و به پژوهش‌های دقیق و واجد روش‌های علمی مدون نیاز دارد. موضوعی که هیچ‌گاه به صورت جدی در دستور کار دولت‌های مدرن و حکومت‌های برآمده در دو سده اخیر در این مناطق قرار نگرفته است. شرق‌شناسی و به دنبال آن، مطالعات دین و فرقه‌پژوهی مکاتب غربی که گاه با نگاه استعماری آغاز شده بود، برداشت عمرمی بین را بیش از پیش آشفته و مشوش کرد. از یکصد و اندی سال پیش، جذابیت‌های اقتصادی منابع طبیعی منطقه، دخالت و تأثیرگذاری قدرت‌های فرامنطقه‌ای را در امور مردمان این ناحیه افزایش داد. این عامل، خاورمیانه و بخش عمده‌ای از دنیای اسلام را صحنه کشاکش با رقابت‌های استعماری کرد و از سوی دیگر، تأثیر دلبستگی به مکتب‌ها و نظریه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بیگانه با منطقه، بر اندیشه نخبگان و توده مردم، تأثیر مخرب نهاد.

میراث ما اقوام کهن این منطقه از آن گذشته تمدنی، که در سیر اسلامی رشد یافته بود، در این شرایط دستخوش تاراج و بی‌اعتنائی شد. انقلاب صنعتی و سپس انقلاب ارتباطات در صحنه ابزارهای ارتباطی دهه‌های اخیر، بر کیفیت و کمیت پیچیدگی‌های ذاتی اوضاع در این منطقه افزود. هرچه این گونه شاخص‌ها قوت می‌گرفت، بر ثبات و امنیت اجتماعی-فرهنگی ما هم تأثیر می‌گذاشت. از سوی دیگر، افول و سقوط سطح دانش عمومی مردمان هم مزید بر علت شد. اینچنین بود که این قلمرو به ورطه بحران‌ها و گرداب‌های سخت افتاد.

از چند دهه قبل تاکنون، اختلاف سطح رفاه و امنیت اجتماعی این سرزمین‌ها در قیاس با دنیای توسعه یافته به‌ویژه در مغرب زمین و رفتار متفرعانه بیگانگان با این جوامع - با گذشته‌ای درخشان در تمدن بشری - پیوسته شدت یافته است. در چنین شرایطی جنگ

جهانی اول آغاز شد؛ جنگی که به سبب شاخص‌های متعدد، دوره زمانی، کاربرد تسلیحات پیشرفته، سرزمین‌های درگیر جنگ و امثال اینها، در تاریخ بشر نقشی مؤثر و ساختاری داشت. «جنگ بزرگ»، یا همان جنگ جهانی اول، سایه‌ای سخت تیره و سهمناک بر مناسبات درون منطقه‌ای افکند. ناگهان همه عناصر و اجزای این «موزائیک منطقه‌ای» مجالی یافتند تا به دور از «مواد و مصالح» همبستگی و یکپارچگی اجتماعی- فرهنگی موجود در دین اسلام، یا همان اصطلاح «مهور امت واحده»، تصویر و نقش تازه‌ای از خود به دست دهند و در پی آن مرزهای جغرافیایی تازه‌ای در این منطقه ترسیم شد؛ مرزهایی که عموماً با اقالیم تاریخی، جغرافیای انسانی، حتی طایفه‌ای انطباق و حتی سنخیت نداشت. مؤلفه‌های اساسی برای تشکیل ساختارهای تازه پدید آمده نگاشته شد و توافقات ضمنی میان کارگزاران قدرت‌های فرمانطقه‌ای، سنت و آیین حکمرانی و دولت‌سازی در منطقه را زیر و رو کرد. به موازات این شرایط، ارزش‌های انسانی و دینی اهداف تابع رخدادهای سیاسی و کشاکش‌های قومی و مذهبی گردید. اگرچه نظام برجای آمده از جنگ جهانی اول به ظاهراً قواعد و ترتیبات تازه‌ای پدید آورد و انتظار می‌رفت که روندی از تفاهات حاصل از گفت‌وگوهای درون منطقه‌ای، اشکال و واحدهای سیاسی این جغرافیا را ستوار و مدوّن کند، اما شتاب برق آسای تحولات و تغییرات در پاره‌ای دیگر از دنیای «مزدگار ما»، یعنی مغرب زمین و ورود جهان به نظام دو قطبی و سپس از سال ۱۹۹۱م در شکل متزلزل ساختارهای فاقد قدرت جهانی، چندان فرصتی برای اندیشیدن و سپس اقدام باقی نگذاشت.

در پی اینها، توازن در توسعه از مدار و چارچوب سنتی خود خارج شد. ثروت بادآورده ذخایر تحت‌الارضی برای برخی از کشورها و فقر ناشی از توسعه‌نیافتگی دیگر کشورهای منطقه بر فواصل میان این شکاف‌ها افزود و گسل‌هایی تازه پدید آمد. اغلب از تأثیر روند عمیق این شکاف‌ها و شکل‌گیری گسل‌های بزرگ غافل ماندند.

مهمترین تغییر در نقشه سیاسی منطقه اشغال سرزمین‌های اسلامی در فلسطین و ایجاد یک ساختار ایدئولوژیک بر پایه اندیشه صهیونیسم به نام «اسرائیل» بود. این پدیده خود موجی از

بحران‌های نظامی، اجتماعی را ایجاد نمود و تأثیری عمیق را بر ژئوپلیتیک منطقه بر جای گذاشت. موجودیت نوحاسته اسرائیل فاقد مشروعیت، هنگامی که پس از اشغال اراضی فلسطین اعلام موجودیت نمود، از سوی برخی از کشورهای مغرب زمین با شناسایی به سرعت پاسخ داده شد. طبعاً حمایت همه‌جانبه تسلیحاتی و سیاسی و اقتصادی از این پدیده خود مشکلی اساسی را در تناسب و توازن قوای منطقه‌ای به دنبال آورد و افکار عمومی دنیای اسلام که در نحوه عمل قدرت‌های برخاسته از جنگ جهانی اول ناخرسند بودند با اقدام آنها در حمایت از رژیم اشغالگر قدس شریف برای مدتی دچار سرخوردگی شدند.

جنگ‌های عراب، ساختار جدید صهیونیستی تأثیری را در بازگشت به شرایط تاریخی منطقه به دنبال نداشت. این نبردها و شکست‌های در پی آن، حتی سبب شد دنیای عرب در مسیر پرچالش هویت‌یابی سرزمینی، خود، دچار تلاطمات تازه‌ای از درون گردد. برای کشورهای عرب‌زبان در منطقه خاور میا که حکومت‌های آنها عموماً در استمرار با هویت تاریخی جغرافیای سرزمینی که بر آن حکم می‌راندند عمل نمی‌کردند، صهیونیسم و بازی مزورانه آن گسل‌های متعددی را پدیدار ساخت. اتحادها شکل می‌گرفت اما با شکست در برابر این پدیده موجی از بی‌اعتمادی، حسادت و تنفر را میان هم‌پیمانان دیروز پدیدار می‌ساخت.

رمز بقای اسرائیل، این پدیده نامشروع، افزایش سطح بی‌ثباتی و تنش در درون منطقه بوده و هست. در این شرایط همبستگی میان دنیای عرب به دلیل قرائت‌های متفاوت، همچون نگرش جریان بعث، جریان‌های ملی‌گرا و جنبش‌های اسلامی، استخوش تغییراتی بنیادین گردید. همزمان با این وضعیت نوعی رقابت برای ایجاد دولت-ملت‌هایی تازه با بهره‌جستن از پیشینه تاریخی سرزمین‌های عربی در شرایطی آغاز گردید که داعیه‌داران این برنامه‌ها نمی‌توانستند به درستی رابطه میان تاریخ اقوام کهن موجود در این سرزمین‌ها را با قبایل و عشایر عربی که پس از ظهور اسلام بدان قلمرو وارد شده بودند، برقرار سازند. صرف‌نظر از مصر، این بحران در سراسر سرزمین‌های عربی خود را نشان داد. به عنوان مثال: در سوریه ایجاد رابطه میان اقوام قدیمی و کهن فینیقی با دولت عربی حاکم، خود یک

پدیده‌ای دشوار شد و متأسفانه بالسویه این شرایط در سایر مناطق خاورمیانه نیز خود را نمایاند. نوعی رقابت و کشاکش که ریشه در «تاریخ منطقه» داشت در شکلی تازه بازتولید شد و صرف‌نظر از اشکال بروز یافته آن در درون جوامع عربی، این بحران هم خود را بر مناسبات کلی‌تری در سطح منطقه تحمیل نمود. دنیای عرب در جدایی از دنیای ایرانی و قلمروی ترک‌زبان، دو عنصر مکمل هویت یکپارچه اسلامی درون منطقه که یکی به پیشینه تمدنی خاص رجوع کرده بود و دیگری در دوری جستن از قاره آسیا به امید «اروپایی شدن» ره می‌پیم، پیشگام شده بود. بدین گونه مجموعه همه آنچه که فرهنگ و هویت مشترک اسلامی درون منطقه را می‌بخشید، یک‌به‌یک از هم گسسته گشت. در چنین فضایی بی‌اعتمادی و انزوایی هم‌خو روندی از سوء تفاهات تازه را پدیدار ساخت.

چنین به نظر می‌رسد که بسیاری از بحران‌های منطقه به همین ویژگی یعنی ایجاد فاصله عمیق میان ملت‌ها و کشورهای مسلمانی بری گردد. طبعاً سیاست مطلوبی که از سوی استعمار در قرن نوزدهم میلادی با تکیه بر «مسئله اقوام» آشکار شده بود، در این شرایط به دنبال حوادث دو جنگ جهانی با تقویت نگرش ملی‌گرایانه تحت عنوان «ملت‌سازی»، شکل تازه خود را تحمیل می‌کرد. برای ملت‌های منطقه که حالا هر کدام شکلی از دولت را نیز برای خود داشته‌اند، پیوند با پیشینه تاریخی و درک مناسبات تراودت سنتی درون منطقه که به شکل‌گیری ترتیبات سیاسی-امنیتی منتهی می‌گشت، پایان یافته به نظر رسید. از این‌رو، بیاناتی تازه و اندیشه‌هایی متأثر از مکاتب فکری-فلسفی دنیای معاصران سیری را در برابر همه خاورمیانه گشود، به طوری که همگان بر آن شدند که تجاربی جایمان را بیازمایند. در چنین شرایطی، برخلاف دولت‌ها و نظامات حاکم، لایه‌های مهمی از جوامع درون منطقه هنوز در حسرت بازگشت به شرایط مطلوبی بودند که ریشه‌ها و پیوندهای آنها را برقرار ساخته بود. در نگاه این قشر کثیر از جوامع منطقه، هویت دیرین و مناسبات سنتی پیوسته به آن کماکان کمتر تغییر یافته بودند. آنها از برنامه‌های فرهنگی و اجتماعی دولت‌های کاملاً ایدئولوژیک خود، چه آنانی که اندیشه‌های بعثی و ملی‌گرایانه را نمایندگی می‌کردند و چه آنانی که نظامات سنتی و خاندانی را استمرار بخشیده بودند، به دور ماند. پس وضعیتی پدید

آمد که سیاست‌های ملت‌سازی در تناقض جدی با هویت واقعی درون منطقه قرار گرفت. در این حالت به ناچار شکل تازه‌ای هویدا گشت: «اتحادیه عرب».

اتحادیه وظیفه یافته بود تا قلمروی کشورهای عرب‌زبان را با همه این تنوع‌ها متحد نگاه دارد غافل از آنکه اجزای شکل‌دهنده این اتحادیه هریک در سطح جغرافیای سیاسی خود برنامه‌هایی کاملاً متفاوت با آنچه که «هویت یکپارچه عربی» نامیده می‌شد را دنبال می‌نمودند. به عنوان نمونه، عراق به تمدن‌های کهن سومر، اکد، آشور و بابل می‌بالید و برای تاریخ اسلامی خود عهد عباسی را دوران شکوه و عظمت «بلاد رافدین» می‌دانست. شام در شکلی دیگر از توأم این فنیقی و هویت آنها دفاع می‌کرد اما برای تاریخ اسلامی هم دو بازه به هم ناپيوسته یعنی عهد رومی و دوران ایوبی را معیار و مبنا قرار می‌داد.

ترکیه از همان هنگام سقوط دولت عثمانی پیوندهای خود را با دنیای اسلام گسست و نظام لائیک برخاسته از اندیشه «رسال گرایان» کوشید سرنوشت این قطعه مهم از دنیای اسلام را از سایر مناطق جدا نماید. در تفکر ترک‌های جوان و سپس نظام آتاتورک، ترکیه باید هویتی تازه را جستجو می‌کرد. هویتی که دیگر در شکل پیوستگی تاریخی میان آتاتولی با سایر قطعات دنیای اسلام تعریف نمی‌شد.

سرنوشت ما در ایران نیز در چارچوب همین وضعیت رقم خورد. ایران در بازی بزرگ عصر استعمار که چنگال خود را بر سرتاسر جغرافیای این ساطع افکند، به دشواری در تکاپوی حفظ استقلال و تمامیت ارضی خویش بود. کوشش و مساعدت مردمان این سرزمین با پشتوانه فرهنگ و تمدن کهن و زبان و اندیشه پویا، تمامیت ملی ایران را حفظ کرد. ایران در جنگ جهانی اول بی‌طرف بود، اما قدرت‌های بزرگ و همسایه حق ایران را نقض کردند و تبعات سخت جنگ بزرگ سرانجام بر گرده آن نیز نشست.

نکته اساسی اینجاست که هویت ما تا پیش از جنگ در پیوستگی با مناطق پیرامونی معنا می‌یافت: ما بر شاهرهای قرار داریم که آمد و شد فرهنگ‌ها، هم بر آن تأثیر می‌گذاشت و هم از آن تأثیر می‌پذیرفت. حس قوی ملی‌گرایی، آنگونه که رضاشاه در پیش گرفت، ما را

از منطقه خود دور کرد. درست است که مرزهای ما در همین دوران ترسیم شد و مستندات حقوقی، خطوط مرزی را حتی پیش از جنگ بزرگ برای ما تا حدی استوار ساخت، اما با تجدید مرزها، دامنه تأثیرگذاری و پیوستگی فرهنگی - تمدنی خود را نیز محدود کردیم. عهد قاجار رابطه ما با سرزمین‌های پیرامون به مراتب بیشتر از دوران پهلوی بود. کارگزاری‌های متعدد و نمایندگی‌های سیاسی و جوامع ایرانی مقیم در سرزمین‌های یادشده، مثل عراق، میان ما و آنها ارتباطی عمیق به وجود آورده بودند و ما از این امتیاز برخوردار بودیم که در روند تصمیم‌سازی در محیط پیرامونی، مسئولانه‌تر از دوران پهلوی ایفای نقش کنیم. در آن دوران، سایگانمان بیش از عهد پهلوی ما را به رسمیت می‌شناختند و ظرفیت‌های بازی مانو، دیپلماتیک ما در منطقه از شرایط سال‌های بعد بیشتر بود. البته میزان ناچیز تاب و توان سیاسی قزاق و درگیر در بحران‌های عمیق اجتماعی - فرهنگی اجازه نمی‌داد ایران در عهد قاجاریه، در 'نفای' مسئولیت‌های منطقه‌ای همچون دولتی موفق اقدام کند. به نظر صاحب این قلم، در شرایط کنونی باید آن تجربه دوباره تکرار شود. شرایط جهان پس از جنگ جهانی دوم، ما را کاملاً از این جغرافیا دور کرد و آگاهی سنتی و تاریخی ما از تعامل و همنشینی با همسایگان نیز اندک. ما که به دست فراموشی سپرده شد؛ از شناخت منطقه غافل شدیم و از آن سوی، منطقه نیز از دست ظرفیت‌های کشوری مسئولیت‌پذیر و دارای قدرت اجتماعی پیشرو، که جنبش مشروطه (نخستین بار در غرب آسیا پدید آورده بود، چشم پوشید.

در دوران پهلوی دوم، سیاست خارجی ما با همه کوشش‌ها در کاوت ذاتی نهاد دیپلماسی - و نه حاکمیت - که می‌کوشید در ارتباط با شرق و غرب به عنوان دو قطب اصلی بازی جهانی توازن برقرار کند، به سبب دخالت‌های بیگانگان عملاً ناکام بود. راست است که ایران در جرگه کشورهای دنیای آزاد بود، اما با سرزمین پشت دیوار آهنین هم‌علاقه اقتصادی و صنعتی در صنایع فولاد و ماشین‌سازی داشت، ولی این قبیل مانورهای دیپلماسی ایران نیز نمی‌توانست در خارج از قلمروی اقمار دو قطب سیاسی جهان آن روزگار صورت

گیرد و موفقیت آمیز باشد. شاید روابط ما با اروپا در چارچوب معادله فوق با افت و خیزهایی ادامه می‌یافت، اما تنظیم و اجرای همین نوع از روابط با منطقه پیرامونی و حوزه همسایگان نه تنها سامان نیافت، بلکه پرتنش و حساسیت برانگیز نیز شده بود. ریشه این وضعیت را در کجا باید جست؟ به نظر می‌رسد بخش قابل ملاحظه‌ای از این شرایط به سبب پدیده‌های کاذبی بود که اشکال آن در سطوح مختلف اجازه نمی‌داد جامعه ما در پیوستگی و همبستگی منطقه‌ای رفق باشد. ما در مسیر دریافت و ساخت سطوح نازلی از توانمندی‌های صنعتی و کشاورزی قرار داشتیم و از سوی دیگر، از حیث مدارج علمی و دانشگاهی نیز سرمایه‌هایی به دست آورده ردیم، اما کمتر سراغ بومی‌سازی رفتیم و ظرفیت‌های خود را نادیده گرفتیم. بنابراین، مسیر توسعه ما ناسازگار و وضعیت اجتماعی ما نیز به تبع آن پر دست‌انداز شد. گاه تفاخر، گاه دوری و زمانه، نطفه سله، میان ما با دنیای اطراف که در آن زاده شده بودیم و در آن می‌زیستیم، حجابی افکند که بر س‌نوشت امروزی ما تأثیر عمیقی برجای نهاده است.

نظام شاهنشاهی در ایران در شرایطی که تفرات اساسی در توازن و قوای بین‌الملل به وجود آمده بود، توان چندانی برای ابتکار نداشت. انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ش/۱۹۷۹م زلزله‌ای بر ارکان کشور افکند و در پی آن، ساختار - کت و ارزش‌ها و باورهای اجتماعی دستخوش تغییر شد. کسانی که در صحنه سیاست و اجتماع وارد عمل شده بودند، تجربه و ممارستی در کار سیاست خارجی نداشتند و علاوه بر این، تمایزات و تفاوت‌های فراوان فکری و اندیشه‌ای آنها نسبت به یکدیگر موجب شد تا آن گسل قدیمی، رغم ظرفیت‌های اسلامی انقلاب التیام نیابد. بنابراین، ضعف کارکرد و دانش ما، با برنامه‌ریزی مزورانه قدرت‌های فرامنطقه‌ای دست به دست هم داد و نوعی ترس و واهمه تازه را موجب شد. در این شرایط، عنصر فرصت‌طلبی چون صدام حسین هم از این شرایط تا حد ممکن سوءاستفاده کرد. چنانکه در فصل دوم این نوشتار ملاحظه خواهد شد، جنگ حزب بعث عراق علیه ایران پس از انقلاب اسلامی، متأثر از عوامل فرامنطقه‌ای و تنش‌های دیرین و ناپیدای گذشته بود و بازتابی از روندهای درون دنیای عرب و بخشی از رقابت سنتی میان عراق و شام.